

دوازدهمین نشست تخصصی اقتصاد سیاسی بین‌الملل و دلالت‌های آن برای جمهوری اسلامی ایران

نشست تخصصی

دوازدهمین نشست تخصصی از سلسله نشست‌های پیش رویداد سومین همایش بین‌المللی افول آمریکا، نظم جدید جهانی با موضوع «نظم نوین اقتصاد سیاسی بین‌الملل و دلالت‌های آن برای جمهوری اسلامی ایران»، با حضور دکتر حسن شکوه (دکتری روابط بین‌الملل و سیاست پژوه پژوهشکده امنیت اقتصادی تدبیر) و خانم زهرا مشفق (سرپرست گروه اقتصاد بین‌الملل پژوهشکده امنیت اقتصادی تدبیر)، سه‌شنبه ۲۰ تیر ۱۴۰۲ در پژوهشگاه دانشگاه امام صادق (ع) برگزار شد.

تولید دائمی ثروت داشته باشیم و از دریچه امنیتی به مسائل اقتصاد بین‌المللی بنگریم، صرف حضور هیئت‌های تجاری و رفت و آمدهایی که صورت می‌گیرد، توفیق چندانی حاصل نمی‌کند؛ بنابراین، مهم‌ترین استراتژی که بایستی گرفته شود، تعیین جایگاهمان در تعامل با محیط بین‌الملل است.

به عبارتی اگر ما برای خودمان، حد و حدود بازی را مشخص نکنیم، بی‌شک بازیگران دیگری که در منطقه هستند، زمین بازی را برای ما مشخص می‌کنند و می‌توانند بر ما سلطه یابند؛ بنابراین مطمئن‌ترین و قدرتمندترین روشی که می‌تواند از این سلطه ممانعت کند، این است که ما کارآمدی اقتصادی مان را افزایش دهیم و همچنین به یک اجماع نخبگانی در سطح ملی دست پیدا کنیم.

دکتر حسن شکوه: نظم لیبرال، دموکراسی آینده چینی است.

زمانی که ما در رابطه با نظم اقتصاد سیاسی بین‌الملل، اقتصاد بین‌الملل یا نظام بین‌الملل صحبت می‌کنیم، در واقع با موضوعی به گستردگی یک اقیانوس و یا به عمق یک میلی متر صحبت می‌کنیم؛ یعنی گستردگی افزایش پیدا می‌کند و برای اینکه بخواهیم جامعیت را در نظر بگیریم و همه عوامل و متغیرها را بسنجیم، ناچاریم که کمی سطحی ترفکر کنیم.

در واقع، تعریف اقتصاد سیاسی را در دو عرصه «اقتصاد سیاسی ملی» و «اقتصاد سیاسی بین‌الملل» می‌توان دنبال کرد که در ادامه به آنها پرداخته می‌شود:

۱. اقتصاد سیاسی ملی



زهرامشفق، دبیرنشست با طرح مقدمه درباره سومین همایش افول آمریکا و نظم جدید جهانی، اشاره کرد: نظم جدید جهانی یا نظم بین‌المللی، موضوع ساده‌ای نیست. نظم جهانی، پازل‌های مختلفی می‌تواند داشته باشد؛ یکی از این پازل‌ها، منطقه خاورمیانه یا غرب آسیا است. باید این نکته را در نظر داشته باشیم که بدون فهم رقابت بر سر نظم بین‌المللی، ما نمی‌توانیم بازی قدرت‌های بزرگی که در منطقه خاورمیانه یا غرب آسیا وجود دارد را درک کنیم. به طور مشخص بازیگران گوناگونی در منطقه وجود دارند که هر کدام از آن‌ها، به دنبال منافع خودشان هستند؛ بنابراین باید اهداف و رویکردهای هر کدام از این بازیگران برای ما شناسایی شود.

در سطح سیاست‌گذاری باید این آگاهی وجود داشته باشد که زیربنای نظم بین‌المللی، اقتصاد و شناخت اقتصاد بین‌الملل است؛ یعنی تا زمانی که ما درک محدودی از اقتصاد بین‌الملل داشته باشیم و نتوانیم

و بازار خوبی را برای کشور رقم بزنند و همچنین توانایی این را دارند که صرف نظر از نوع فرهنگ، سیاست‌گذاری را به نحوی اداره کنند که دولت در اقتصاد بین‌الملل به طور مؤثر حضور داشته باشد.

• **فرهنگ:** دین، مذهب، تاریخ، هویت، اقوام و زبان که این موارد، فرهنگ حاکم را تشکیل می‌دهند. بنابراین، اگر کشوری قصد داشته باشد که نظم اقتصاد بین‌الملل را شکل دهد، ابتدا باید نظام اقتصاد سیاسی خود را در داخل ساماندهی کند. این نظام اقتصاد سیاسی ملی مستحکم می‌تواند نظم اقتصاد سیاسی بین‌المللی را تحت تأثیر قرار دهد یا ساختار آن را با هر هدفی ایجاد نماید ولی هدف ظاهری همه به دست آوردن قدرت اقتصادی برای پشتوانه قدرت سیاسی است.

در این میان، همچنان بازیگر اصلی در نظامات اقتصاد سیاسی، «دولت» است البته دولت نقش مؤثری را در اقتصاد بین‌الملل دارد ولی تنها بازیگر نیست؛ چرا که بازیگران دیگر مانند سازمان‌های بین‌المللی، سازمان‌های مردم‌نهاد، فمینیسم و صلح سبز وجود دارند اما بیشتر با پوشش دولت، در حال انجام وظیفه هستند و ممکن است آن‌ها نیروهای پنهان باشند. اگر بخواهیم جنس ساختار اقتصاد و توزیع قدرت اقتصادی در عرصه بین‌الملل را درک نماییم، بایستی روابط، آرایش و صورت‌بندی نیروهای اجتماعی را در داخل اقتصاد سیاسی ملی بررسی کنیم؛ برای مثال در رابطه با اینکه چرا ایالات متحده در ۸۰۰ منطقه دنیا، پایگاه نظامی ایجاد کرده است و اینکه آیا رو به افول است یا خیر، باید تعامل و صورت‌بندی «نیروی اجتماعی» در عمق جامعه آمریکا و روابط پنهان آن را

اقتصاد سیاسی ملی برای اینکه بتواند تولید ثروت کند و عادلانه توزیع شود، باید چگونگی شکل‌گیری و ماهیت آن، بحث و بررسی شود. بر اساس الگوی مذهبی، علمی، تاریخی و جهانی برای حاکمیت و بقای هر جامعه، نظام اقتصاد سیاسی ملی باید جامعه، اقتصاد و سیاست را در نظر بگیرد.

این سه ضلعی اشاره شده، در یک جغرافیا عمل می‌کنند؛ یعنی جغرافیای سیاسی، بستر عمل این سه ضلع است که روح حاکم آن، فرهنگ است؛ بنابراین اگر یک نظریه اقتصاد سیاسی بخواهد جامعیت داشته باشد و در عمل بخواهد بقا و دوام داشته باشد، باید در حوزه‌های اشاره شده، حرفی برای گفتن داشته باشد و به خوبی بتواند ارتباطات این حوزه‌ها را با یکدیگر توضیح دهد و به جامعه القا کند.

به عبارتی، اقتصاد، موتور سیاست است، سیاست بدون ثروت و بدون توزیع مناسب ثروت نمی‌تواند بقا داشته باشد و برای اینکه توزیع ثروت به صورت صحیح انجام و به خوبی تولید شود، به یک «نظریه فرهنگی یا روح فرهنگی» نیاز دارد. لازم به ذکر است که هر کدام از این عرصه‌ها، یک سری عناصری دارند؛ برای مثال:

- **جغرافیا:** شامل راه-های حمل و نقل، پستی‌ها، بلندی‌ها، دسترسی به دریا و منابع آب و هوا است؛
- **جامعه** نیز شامل نیروهای اجتماعی است که عامل اصلی بسیج و تحریک در جامعه هستند. این نیروهای اجتماعی برای دسترسی به منافع (که یک نوع آن منافع اقتصادی است)، با یکدیگر در تعامل یا رقابت هستند و حتی ممکن است که در خصومت، خشونت و نزاع با یکدیگر قرار گیرند. اگر این نیروهای اجتماعی، سازمان‌دهی شده باشند، می‌توانند بنگاه

تشخیص دهیم؛ چراکه این نیروهای اجتماعی، روابط اقتصادی، شکل و نظم را شکل می‌دهند و آن شکل و نظم، ظرفیت قدرت را تأمین می‌کند.

تاریخچه نظم اقتصاد سیاسی بین‌الملل

اگر بخواهیم نظم اقتصاد سیاسی بین‌الملل را درک کنیم، باید دست‌کم از قرن ۱۰۰۰ م تاریخچه آن را مرور کنیم؛ برای مثال بحث پروتستانیسم، روشنگری، فراماسونیسیم، اقلیت قومی مانند یهود، بنگاه‌ها و شرکت‌های انحصاری بزرگ مانند کمپانی هند شرقی و بحران‌های مالی همانند یک معجون درهم‌آمیخته هستند که به عناصر آن‌ها اشاره شد. شناخت عناصر برای تشخیص اینکه چه کسی نظم و اقتصاد سیاسی بین‌الملل را تثویز و نهادینه کرده است یا اینکه چه کسی از آن سود برده است، رقبای آن چه کسانی بوده‌اند، سرنوشتشان چه شده است و لایه‌های پنهان چه بوده‌اند، مهم است.

همان گونه که نظم و تئوری در اقتصاد سیاسی بین‌الملل، یک حالت رسمی و دانشگاهی دارد، حالت پنهان و غیررسمی نیز دارد که تعیین‌کننده روابط رسمی و ظاهری است؛ به عبارتی روابط قدرت را اشخاص دیگری تعریف می‌کنند و وظیفه جامعه دانشگاهی، علمی، تبلیغاتی و رسانه‌ای، توزیع یا جا انداختن آن روایت پنهان است و اندیشکده‌ها باید این روابط پنهان را کشف کنند.

زمانی که بحث جدایی کلیسا یا عصر روشنفکری اتفاق افتاد، نظم طبیعی، هسته اصلی تئوری پردازی در اقتصاد و روابط بین‌الملل شد؛ یعنی آن زمان که غرب این مسئله را انتشار داد که رابطه آسمان و زمین

قطع است و ما می‌توانیم بر اساس عقل و غریزه در نظام طبیعی و بدون نیاز به وحی، دنیای خودمان را اداره کنیم، این نظام طبیعی، خود را در یک تئوری به نام فیزیوکرات‌ها (جدول اقتصادی کهنه، چرخش ثروت و زمین منبع ثروت) نشان داد. اشرافی‌ترین و تجملی‌ترین آنها دربار فرانسه بود که در واقع بسیاری از جنگ‌ها نیز ریشه در این تجمعات اشرافی داشت. در مرحله بعد، «سوداگرایی» و «مرکانتیلیسم» ایجاد شد که در آن همچنان تجارت برای ثروت‌اندوزی بود ولی به آن سوی دریاها انتقال یافت و مواردی از جمله تجارت برده، دزدی دریایی، غارت طلا، نقره، ادویه شرق و آمریکای جنوبی، تمرکز ثروت در اروپا، جلوگیری از مهاجرت نخبگان و جذب آن‌ها از نقاط مختلف، جلوگیری از خروج طلا و نقره به پشتوانه ناسیونالیسم و سلطنت‌های مطلقه در اروپا و روشنفکران گسترش یافت.

روشنفکران به تثویز کردن می‌پرداختند و بیان می‌کردند که کدام حکومت خوب است سپس در انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه، بحث «لیبرالیسم سیاسی» مطرح شد. در مرحله بعد، با انقلاب صنعتی ۱۸۴۸، «لیبرالیسم کلاسیک» بر مبنای دست نامرئی آدم اسمیت، عدم مداخله دولت، محوریت تمایلات شخصی و ارزش کار، شکل گرفت که نظام فلسفی آن نیز خودخواهی، کالونیسم، رفاه و سعادت، توجه به اصول فلسفی این دنیا بر مبنای نظام طبیعی و اصل لذت شد؛ یعنی تنها آن چیزی که اهمیت یافت، به دست آوردن قدرت، حفظ و لذت بردن از آن با استفاده از عقل ابزاری بود نه عقل فطری.

منابع خام و تبیین و توزیع سبک زندگی به شیوه لیبرال دموکراسی آمریکایی بوده است.

فاشیسم یک انترناسیونالیسم دیگری را دنبال می‌کرد ولی موفق نشد. مارکسیسم نیز در پی انترناسیونالیسم خاص خود بود اما سرمایه‌داری، این موارد را برای توسعه نظم اقتصادی خود بهانه کرد و تلاششان این بود که ساختار اقتصاد بین‌الملل را شکل دهند. ساختار اقتصادی یعنی آنکه قدرت اقتصادی لیبرالیسم دموکراسی به رهبری آمریکا و قبل آن انگلیسی‌ها باشند.

انواع مدل سرمایه‌داری

مدل سرمایه‌داری از انواع گوناگونی تشکیل شده است، مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از:

- سرمایه‌داری تجاری مرکانتلیستی؛
- سرمایه‌داری صنعتی؛
- سرمایه‌داری سیاسی؛
- سرمایه‌داری وابسته؛
- سرمایه‌داری مستقلات.

در این تقسیم‌بندی، در نهایت تولید برای مصرف و مصرف برای تولید است؛ یعنی مردم بیشتر مصرف کنند تا روند تولید افزایش یابد و در نتیجه سود بیشتری حاصل آید. از طرفی، دولت نیز در امور بازار دخالت نکند البته تا آنجایی که قدرت‌های حاکم دستور می‌دهند، نه تا جایی که نظریه پردازان لیبرالیسم که برخی از آنها بر اساس نظریه‌های علمی و دانشگاهی اعتقاد داشتند.

در لیبرالیسم پلتفرمی، همچنان به دنبال تهییج مصرف و افزایش تقاضا هستند و از تکنولوژی ارتباطات و اطلاعات استفاده می‌کنند. آخرین نمونه آن، مسئله

از سال ۱۸۴۸ تا سال ۱۹۱۸ نظم اقتصادی لیبرال کلاسیک شکل گرفت، انگلیسی‌ها به عنوان پرچم‌دار این نظم، به همه کشورهای اروپا فهماندند که بهترین راه ثروت‌اندوزی «تجارت آزاد» است؛ بنابراین بریتانیا به عنوان قدرت اول جهان، پوند استرلینگ خود را تبدیل به پول رایج دنیا کرد. در همین راستا، هژمونی انگلستان نیز گسترش یافت و انگلستان اولین قدرت تجاری و دریایی دنیا شد.

بعد از جنگ جهانی دوم، آمریکایی‌ها روی کار آمدند. در واقع مهاجرت سرمایه، نخبگان، اقلیت و سرمایه‌داری مالی که از انگلستان به آمریکا مهاجرت کرده بودند و از طرفی، آمریکا به مرور، با استفاده از تئوری «مونروئه»، قدرت صنعتی خود را احیا کرده بود و قصد داشت وارد میدان شود. در این دوره، جهان در «بحران اقتصادی ۱۹۲۹» فرورفته بود که ذات ساختاری آن، اقتصاد سرمایه‌داری بود و این بحران تا پنج سال ادامه یافت و غیرقابل حل بود تا اینکه جنگ به عنوان راه حل آن بحران ایجاد شد؛ بنابراین همان‌طور که «یانیس وارفاکیس»، اقتصاددان و وزیر سابق دارایی یونان در کتاب «مینیاتوری جهانی» مطرح می‌کند، چیزی که بحران را حل کرد، تئوری و برنامه جدید «نیودیل» رئیس‌جمهور آمریکا نبود بلکه «جنگ» بود. در واقع «جنگ راه‌بینداز، تجارت کن...» یکی از ویژگی‌های نظم اقتصاد بین‌الملل بود و همچنان نیز ادامه دارد. بنابراین، نظم اقتصادی بین‌الملل در این ۳۰۰-۴۰۰ سال اخیر مبتنی بر انواع سرمایه‌داری بود و در دوره‌هایی دچار بحران‌های رونق و رکود شد و بنابراین آن‌ها مجبور می‌شدند، پوست‌اندازی کنند اما در نهایت در پس آن، دسترسی به قدرت، به‌ویژه قدرت اقتصادی از راه تقویت قدرت نظامی برای به دست آوردن بازار

نیست و باید جواب دهد سپس لیبرالیسم کلاسیک را به نئولیبرالیسم تبدیل کردند و آن نیز جواب مثبتی نداد؛ بنابراین ممکن است که کشور دیگری جایگزین شود و این احتمال وجود دارد که نظم لیبرال دموکراسی آینده با نقاب چینی، خودش را معرفی کند؛ چرا که در سخنرانی نخست وزیر چین در «داووس» به خوبی مشاهده می‌شود که چینی‌ها دقیقاً بر روی سازوکارهای تولید اقتصاد سرمایه داری تأکید می‌کنند.

روسیه و چین و ادامه راه سرمایه داری

امروزه چینی‌ها نیز به دنبال به دست آوردن قدرت هستند و تولید ثروت را برای به دست آوردن قدرت می‌خواهند. اگر به دنبال ثبات و مبتنی بر صلح پیش می‌روند، به این دلیل است که می‌خواهند از این گرده تولید ثروت و وابستگی به آمریکا رها شوند. هرچند این کشورها درهم ادغام شده‌اند؛ برای مثال حجم تجارت کنونی چین به آمریکا، یک تریلیون دلار است. اروپایی‌ها به همان نسبت به آمریکا وابسته هستند. به-تازگی قانونی نیز وضع شده است که آن قانون در دسترس قرار گرفتن داده‌های تجاری است؛ شرکت‌های بزرگ آمریکایی به راحتی به داده‌های کاربران اروپایی دسترسی دارند و در جریان‌ات اوکراین، این نکته را دیدیم. حال درست است که چین به لحاظ سیاسی و فرهنگی در حال تلاش است که یک «الگوی مستقل» را ایجاد کند ولی سازوکار تولیدش، غربی است. سازوکار تولید در روسیه نیز یک سرمایه داری «کازینویی و خشونت‌آمیز» است. کشورهای مثل ژاپن و استرالیا ذیل همین نظم عمل کرده‌اند و کشورهای آمریکای جنوبی، شیلی، برزیل و آرژانتین به لحاظ فرهنگی، سیاسی و

«رمزارها» است که در حال شکل‌گیری است اما آمریکا و غرب، آن را خارج از حاکمیت تلقی می‌کنند؛ بنابراین در این فضا، رمزارها یا فضای خصوصی نمی‌توانند شکل بگیرند؛ یعنی دوباره آن را با استفاده از یک ابزار جدید در قالب بازار در راستای تحکیم قدرت خودشان به کار می‌برند.

افول قدرت آمریکا در دهه‌های اخیر

امروزه آمریکا به عنوان سمبل بزرگ‌ترین «اقتصاد انحصاری سرمایه داری» دنیا است که دچار تغییر و تحول شده است؛ چرا که در دوره-ای آمریکا ۴۰٪ تولید ناخالص ملی دنیا را برعهده داشت ولی در حال حاضر آن را ندارد.

در دوره ۱۹۷۰ آمریکا دارای مازاد مالی و تجاری بود که با طرح «مارشال»، به اروپا، کشورهای ژاپن و کره جنوبی کمک کردند اما در حال حاضر آمریکا به نوعی با «کسری تجاری بازرگانی» روبه‌رو شده است و مجبور به چاپ دلار و استعمار سایر کشورها است. از طرف دیگر، دچار «چالش مشروعیتی» شده است و مجبور است قدرت نظامی‌اش را بیشتر به کار گیرد و بنابراین دیگر آن قدرت گذشته وجود ندارد و رو به افول است. زمانی در نظام اقتصادی آمریکا هیچ‌گونه نقدی بر راهکار تولید ثروت نظام سرمایه داری مطرح نبود ولی در حال حاضر، اقتصادشناسان آمریکایی بیان می‌کنند که این جنبش ۹۸ درصدی که اتفاق افتاد، آینده‌دار است و مشروعیت آمریکا را زیر سؤال برده است؛ بنابراین آمریکا با «چالش‌های نظام اقتصادی» روبه-رو شده است و اندیشمندان غربی در حال نوشتن کتاب‌های بسیاری در این موضوع هستند. آن‌ها در حال حاضر می‌گویند که این سازوکار درست

چین و بحث تعادلات اقتصاد کلان است که علاوه بر کشور ما، آمریکا نیز درگیر آن است.

- **کاهش قدرت دولت:** دولت در کشورهای دنیا در حال ضعیف شدن است و نمی تواند فضای اقتصاد کلان را مدیریت کند و به همان نسبت در عرصه اقتصاد بین الملل نیز جایگاه آن، کاهش پیدا کرده است.
- **چالش اپیدمی ها:** نیز ایجاد شده است و اپیدمی های بهداشتی و پزشکی در حال انجام شدن است. بنابراین، ما در نظم سیاسی اقتصادی بین الملل باید بتوانیم با همین امکانات، تأثیرگذاری داشته باشیم و بتوانیم مشکلاتمان را حل کنیم؛ یعنی درحالی که آمریکایی ها در حال فشار آوردن هستند، باید بتوانیم با روس ها، چینی ها و کشورهای همسایه، این توازن را ایجاد کنیم و این نظم اقتصادی را پیش ببریم اما یک اصل اساسی، بحث نظریه پردازی، راهبرد پردازی و نهادینه کردن آن برای مردم در جامعه است. ما خیلی برای تفهیم بحث سیاست های اقتصاد مقاومتی و باوراندن آن به مردم کار نکرده ایم.

آمریکا در زنجیره نظم جدید خواهد ماند

دکتر شکوه در پاسخ به سؤال یکی از حاضرین جلسه مبنی بر «باتوجه به اینکه فرمودید که نظم سرمایه داری در طول دوره های مختلف، چهره و نقاب عوض کرده است؛ به نظر شما در جهان بعد از آمریکا، چهره ای که این نظم به خودش می گیرد (حال ممکن است که در حال حاضر، هیچ مدلی برای آن نباشد)، به نظر شما به کدام مدل کنونی شبیه تر است و کشور رهبر آن کیست؟» افزود:

اقتصادی، سازوکار مستقلی مبتنی بر یک جهان بینی مستقل ارائه نکرده اند. کشورهای عربستان، ترکیه و مصر هم به تناسب این کشورها دارای یک «الگوی توسعه سرمایه داری وابسته» هستند.

جمهوری اسلامی ایران، ارائه راه جدید و چالش های آن تنها جایی که یک طرح جداگانه به لحاظ جهان بینی ارائه می کند، جمهوری اسلامی ایران است و این به همان سه ضلع جامعه، اقتصاد، سیاست و جغرافیا برمی گردد که فرهنگ، روح حاکم آن است. ما تلاش می کنیم که یک نظام اقتصاد سیاسی با یک جهان بینی متفاوت ارائه کنیم. سیاست های اقتصاد مقاومتی که مقام معظم رهبری ارائه کردند، در این چارچوب است و تمام تلاشش راهبرد یک نظم اقتصاد سیاسی مبتنی بر منابع، فرهنگ و هویت بومی است.

دلالت جمهوری اسلامی این است که اگر کشوری قصد دارد در عرصه بین الملل حرفی برای گفتن داشته باشد، می بایست نظام اقتصاد سیاسی خاص خود را با عناصرش طراحی و در جامعه نهادینه کند و این سازوکار تولید ثروت در چارچوب ارزش های فرهنگی بومی خود را پیش ببرد. از طرفی این نظم اقتصادی سیاسی، چالش هایی دارد که ما را هم درگیر می کند؛ در واقع مهم ترین چالش های آن برای ما، عبارت اند از:

- **مهاجرت:** چالش مهاجرت به اروپا، همه کشورها را با مشکل روبه رو کرده است. از سوی دیگر به-تازگی قوانین کشورهای اروپایی و آمریکایی بر روی بحث مهاجرت خیلی سخت گیرانه تر شده است.

- **منابع:** منابعی که در تکنولوژی اطلاعات و ارتباطات بیشتر است، منابع مورد نظر ما بحث نفت و... است. راه-های حمل و نقل بین المللی، یک جاده یک کمربند

شرکت‌های آمریکایی پشت آن هستند و از طرف دیگر چین مقاومت می‌کند؛ یعنی دو طرف سنگر گرفته‌اند و این دعوای بین چین و آمریکا، دعوای این شرکت‌های جهان وطنی بر سر سود بیشتر است که رخ می‌دهد. یکی از مشاوران کلینتون، کتابی در بحث بازار چین و عقیده نوشته است که اگر بتوان به بازار چین با یک میلیارد و خرده‌ای جمعیت، یک میلیارد کامپیوتر صادر کنند، زبان و هویت چینی را در کنار بازارش تسخیر می‌کنند؛ بنابراین هم سبک زندگی آن‌ها را تغییر می‌دهند و هم سودشان را می‌برند؛ بنابراین شخصی مثل کلینتون، نماینده خاندان‌های ثروتمند پشت پرده بوده است. یک زمانی به طور مثال راکفلر بود، در حال حاضر زاکربرگ یا گیتس است؛ بنابراین این نیست که آمریکا کنار برود، همان‌طور که انگلستان کنار نرفت و آن زنجیر باقی می‌ماند.

دکتر زهرامشفق: ما باید اهداف ژئوپلیتیک و استراتژیک کلانی برای خودمان تعیین کنیم / روابط قدرت‌های منطقه‌ای در حال شبکه‌ای شدن هستند.

درباره نظم جدید جهانی در منطقه، نیاز است که در گام اول یک تحلیل چندسطحی داشته باشیم تا بتوانیم یک نظم ایجاد کنیم. به نظر می‌رسد که منطقه باید در سه سطح بررسی شود:

- بین‌المللی: رقابت قدرت‌های بزرگی مثل چین و آمریکا؛
- منطقه‌ای: قدرت‌هایی مثل ایران، عربستان و ترکیه؛
- بازیگران منطقه: بازیگران درجه دوم مثل امارات، عراق و قطر.



زمانی که تاریخ را مطالعه می‌کنیم، متوجه می‌شویم که در دوره مرکانتیلیسم و انقلاب صنعتی، خیلی اتفاقات افتاد، جوامع و مفاهیم عوض شدند، نظریه‌های بسیاری اصلاح یافتند و ابزار و شیوه‌ها تغییر پیدا کردند. به مرور زمان هرچه بیشتر پیش می‌رویم، بقا و دامنه سرمایه‌داری خیلی ظریف‌تر، باورپذیرتر و توجیه‌پذیرتر می‌شوند که این مسئله شاید ریشه در گذشته داشته باشد اما شاید نتوان با هیچ‌کدام از این موارد، آن را مقایسه کرد.

کسانی که در پشت پرده در حال تعامل هستند، کشور رهبران را «چین» انتخاب کرده‌اند و این دعوایی هم که وجود دارد، بخشی از آن، «جنگ تجاری» است و بخش دیگر، این است که می‌خواهند ساختارهای اجتماعی و فرهنگی چین را به تحلیل ببرند؛ چراکه چین هر چقدر بیشتر به منافع آن‌ها نزدیک‌تر شود، قدرت مانور آن نیز بیشتر می‌شود.

البته عوامل دیگری نیز دخالت دارند؛ برای مثال آمریکایی‌ها تقاضا دارند که قیمت یوآن افزایش یابد که بتوانند واردات ارزان‌تری داشته باشند. از یک طرف،

در واقع، قدرت در سطح بین‌المللی بعد از آمریکا در دست چین قرار دارد. چین نیز به عنوان یک قدرت بزرگ بعد از بحران اوکراین، در حال پررنگ‌تر کردن حضور خود در منطقه است. یک سری از تحلیل‌ها این مسئله را مطرح می‌ساختند که چینی‌ها بعد از بحران اوکراین، به روسیه نزدیک می‌شوند و همکاری‌های استراتژیکشان به سمت شراکت استراتژیک و سپس متحد استراتژیک پیش می‌رود ولی به نظر می‌رسد که واقعیت این را نشان نداد و برخلاف آنکه روسیه برای این کار بیشتر تمایل داشت ولی چین این تمایل را نشان نداد.

از طرفی اینکه مطرح می‌شود که چین نقش میانجی را در روابط کشورهای خاورمیانه ایفا می‌کند، به نظر بحث جدیدی نیست. در واقع اگر به صورت تاریخی این امر را بررسی کنیم، دست‌کم در ۲۰ سال گذشته، حضور چین را در غرب آسیا متوجه خواهیم شد؛ حال چه به این صورت که نماینده‌های خودش را فرستاده است و چه به لحاظ روابط دیپلماتیکی که در قالب سازمان‌های همکاری (از جمله سازمان همکاری با کشورهای عربی و سازمان شانگهای) که شکل داده است و به صورت کلی حضور داشته است؛ بنابراین توافقی که بین ایران و عربستان با میانجی‌گری چین انجام شد، در راستا و همسویا همان سیاست‌هایی بوده است که از قبل وجود داشته است ولی اگر از جهت نگرش چین بخواهیم به این مسئله نگاه کنیم، به نظر دو عامل اصلی وجود دارد که حضورش در خاورمیانه را پررنگ‌تر می‌کند:

- اول: تلاش می‌کند پیوند اقتصادی، تجاری، سرمایه‌گذاری، فناوری و امنیتی را میان اقتصاد خود

بنابراین، اگر این سه سطح را بررسی کنیم که بازیگران قدرت در حال انجام چه کاری هستند و به کدام سمت حرکت می‌کنند، می‌توانیم یک جمع‌بندی خوبی داشته باشیم:

افول نسبی قدرت آمریکا در سطح اول جهانی

در سطح اول یا بازی‌های قدرت‌های بزرگ که افول هژمونی آمریکا مطرح است، شاید نتوانیم به آن، افول مطلق بگوییم ولی ما شاهد افول نسبی هستیم. بدیهی است که وقتی آمریکا زمانی ۵۰٪ تولید ناخالص جهان را داشته است و در حال حاضر این رقم به حدود ۲۰٪ رسیده است، می‌توانیم به افول نسبی آمریکا اشاره کنیم اما به نظر می‌رسد همچنان نمی‌توانیم آمریکا را به عنوان یکی از عناصر مهم در این نظم جهانی حذف کنیم و بگوییم نقشی ندارد. بی‌شک در هر بازی و ضلعی، آمریکا حضور دارد.

اگر این بحث مطرح می‌شود که آمریکا از خاورمیانه خارج شده است، به معنای این نیست که در واقع آمریکا از منطقه خاورمیانه دور شده است؛ در واقع به نوعی می‌توانیم بگوییم که مسئولیت خود را به دیگری سپرده است؛ چراکه به اظهارات خودشان، در خاورمیانه نزدیک به ۵۰ تریلیون دلار هزینه کرده‌اند. بی‌شک کشوری که چنین هزینه‌ای کرده باشد، به راحتی خاورمیانه را ترک نخواهد کرد و در حال حاضر اگر از عراق و افغانستان خارج شده است، بی‌شک اعاده مسئولیت کرده است و در واقع به کارها نظارت می‌کند و متحدین خودش را در خاورمیانه از این راه کنترل می‌کند.

سابقه طولانی فعالیت دیپلماسی چین در غرب آسیا

و کشورهای خاورمیانه ایجاد کند. در حال حاضر، چین در عربستان سرمایه‌گذاری کرده است و حتی در حال ایجاد کردن پایگاه‌های موشکی در آنجا است و این بحث بسیار مهمی است؛ بنابراین یک عامل اساسی این است که حضور چین را می‌توانیم در پیوند زدن امنیت اقتصادی و سیاسی کشورهای منطقه با چین نگاه کنیم؛

• دوم: نمایشی است که می‌خواهد حسن نیت خود را در منازعات منطقه‌ای ثابت کند و به کشورهای منطقه به نوعی اثبات نماید که اگر آمریکا تا به این لحظه نتوانسته است در کاهش تنش در منطقه نقشی داشته باشد ولی چین قصد دارد که با یک راهکار بهتر نسبت به آمریکا، در منطقه نقش بهتری را ایفا کند. بی‌شک این رقابت، رقابتی است که چین خودش را به لحاظ نظامی با آمریکا درگیر نمی‌کند و این رقابت، محدود به حوزه اقتصادی است.

شبکه‌ای شدن روابط قدرت‌های منطقه

سطح دوم، سطح قدرت‌های منطقه‌ای هستند. اگر بخواهیم دو کشور ترکیه و عربستان را به عنوان دو کشوری که در حال حاضر خودشان را بیشتر در بازی قدرت‌های بزرگ شرکت می‌دهند و به توافق ایران و عربستان اشاره کنیم، به نظر چنین توافقی به نوعی زیرکی خود عربستان نیز بوده است که از چین به عنوان میانجی‌گر استفاده کند؛ چراکه به نظر می‌رسد که مقامات عربستان، رویکرد نامتوازی که کشور ایران نسبت به چین دارد را درک کرده‌اند و از طرف دیگر می‌دانند که چین به عنوان شریک استراتژیک ایران به شمار می‌آید پس از چین به عنوان یک اهرم استفاده

کرده‌اند که در صورتی که تنش بخواید بین روابط ایران و عربستان ایجاد شود، از این اهرم استفاده کنند. در واقع، خیلی زیرکانه از راه چین توانسته‌اند که ایران را مهار کنند و کارت‌های بازی ایران مثل بحث تهدیدات امنیتی، دریایی، امنیت خلیج فارس و بستن تنگه هرمز را در شرایط تنش از راه مذاکره با ایران مهار کنند؛ بنابراین وقتی بررسی می‌کنیم، آن نظمی که در منطقه خاورمیانه در حال شکل‌گیری است، قدرت‌های منطقه‌ای مثل عربستان نیز به دنبال یک خودمختاری برای خودشان هستند اما نه به معنای استقلال ولی به این معنا که به دنبال آن هستند که به روابط خودشان تنوعی ببخشند و خیلی هوشمندانه از رقابت و بازی که میان قدرت‌ها وجود دارد، استفاده کنند؛ بنابراین منظور از خودمختاری، استقلال نیست بلکه به این معنا است که به دنبال تنوع‌بخشی و تعدد گزینه برای خودشان هستند.

البته نکته دیگری هم که وجود دارد، این است که برخی این مسئله را عنوان می‌کنند که اگر عربستان با میانجی‌گری چین، روابطش را با ایران برقرار کرده است، به این معنا باشد که عربستان از آمریکا دور می‌شود و روابط خود را محدود می‌کند اما این نتیجه‌گیری درست نیست؛ چراکه جایگاه ژئوپلیتیک عربستان در تنگنای ژئوپلیتیکی قرار دارد؛ به این معنا که دور و اطراف عربستان را آب فرا گرفته است و سه تنگه، آن را محاصره کرده است؛ تنگه هرمز توسط ایران، تنگه باب‌المندب توسط حوثی‌ها و کانال سوئز نیز توسط قاهره کنترل می‌شود؛ بنابراین عربستان بی‌شک در سه تنگنایی که وجود دارد، توسط رقابیش کنترل می‌شود و به همین دلیل از آمریکا به عنوان قدرتی که یکی از قوی‌ترین ارتش دریایی را دارد، فاصله نمی‌گیرد.

بین‌المللی انجام می‌شود، همه کشورها در تلاش هستند که برای خودشان موازنه منافع ایجاد کنند. هر بازیگری به دنبال این است که بتواند از این بازی بیشترین منفعت را به دست آورد.

در سطح سوم نیز کشورهای مثل امارات، قطر و عراق هستند که امارات، امکانات بیشتری دارد و آزادی عمل بیشتری به دست می‌آورد و از این بازی استفاده می‌کند؛ برای مثال کشوری مثل امارات در نمایشگاه EXPO ۲۰۲۰ که برگزار شد، با شرکت سرمایه‌گذاری شانگهای توانست روابط خوبی را برقرار کند یا در حال حاضر کشوری مثل عراق، بر روی بندرهای فاو و ام القصر، سرمایه‌گذاری‌های بسیاری می‌کند.

در حال حاضر، به طور مثال حدود ۱۳ سال است که بر روی پروژه شلمچه - بصره اصرار می‌کنیم که انجام شود اما چرا انجام نمی‌شود و شاید تا ۱۳ سال آینده نیز این اتفاق رخ ندهد؛ زیرا وقتی کشور عراق را بررسی می‌کنیم، ملاحظه می‌کنیم که چشم‌انداز و کریدوری - جنوبی است و برای این راه و بندرها، شرکت‌های چینی و اروپایی سرمایه‌گذاری زیادی کرده‌اند.

وقتی یک کشور چنین سرمایه‌گذاری را در این کریدور انجام می‌دهد، بی‌شک اگر بخواهد کریدور شرقی - غربی را متصل کند، همه سرمایه‌گذاری که در کریدور شمالی - جنوبی انجام داده است، از بین خواهد رفت و ارزشی ندارد؛ بنابراین همکاری نمی‌کند. امکان ندارد با چنین سرمایه‌گذاری‌هایی که در این کریدور انجام می‌دهد، بخواهد خط راه‌آهن شلمچه - بصره را تکمیل کند.

درست است که یک سری از حمایت‌ها را نتوانسته است از آمریکا دریافت کند ولی نمی‌توانیم این‌گونه نتیجه بگیریم که عربستان، متحد استراتژیکی آمریکا نیست؛ بنابراین در سطح قدرت‌های منطقه‌ای اگر به عربستان و حتی ترکیه نگاهی بیندازیم، در حال حاضر ترکیه، بر روی «کریدور بایرام» است که سرمایه‌گذاری بسیاری انجام می‌دهد، ترکیب دو دالان است به نام دالان کریدور میانی و کریدور ترانس خزر که بر روی آن سرمایه‌گذاری بسیاری می‌کند.

اگر به مسیر این دو دالان نگاهی بیندازیم، چین و آسیای مرکزی را از راه قزاقستان و دریای کاسپین به آذربایجان، گرجستان، ترکیه و اروپا متصل می‌کند و به همین ترتیب ایران، دور زده می‌شود. در واقع کلان پروژه بایرام برای این است که خودش را با کریدور ابتکار عمل ابریشم راه چین پیوند بزند؛ یعنی حتی اگر چشم‌انداز ۲۰۳۰ عربستان را بررسی کنیم، به دنبال این هستند که کلان پروژه‌هایی را تعریف کنند که خودشان را به کلان پروژه راه ابریشم چین گره بزنند که این مسئله خیلی حائز اهمیت است.

حتی کشوری مثل قزاقستان که در حاشیه خزر قرار دارد، کلان پروژه‌ای به نام راه سبز، طراحی کرده است که خود را به پروژه راه ابریشم پیوند بزند و بندر آکتائوی خودش را که در گذشته مثل یک روستا بوده است، به لحاظ شبکه خطوط انرژی، فیبر نوری و شبکه‌های دیجیتال مجهز کند تا بتواند از بازی که چین در خاورمیانه انجام می‌دهد، به نوعی نفع ببرد؛ بنابراین در سطح سیاست‌گذاری، این نکته باید درک شود که در این رقابتی که در خاورمیانه و هم در سطح



دیپلماسی دام بدهی چین

نکته این است که ما اگر در این نظم جهانی بخواهیم از این موازنه منافع استفاده کنیم، باید درکی از ژئوپلیتیک، ژئواکونومیک و ژئوکالچر داشته باشیم؛ برای مثال، کشور چین در سیاست‌های خود برای آنکه به اهداف ژئوپلیتیکی اش برسد، یک قیدی را گذاشته است که به آن قید حاکمیت می‌گوید و این به آن معنا است که اگر بخواهند در هر جایی از دنیا سرمایه‌گذاری کنند، حکومت و حاکمیت آن کشور مورد نظر را می‌پذیرند؛ یعنی یک هنجاری را در کشورهای دیگر ایجاد می‌کنند که بتوانند سرمایه‌گذاری اش را به نحو احسن انجام دهند البته نکته‌های منفی فراوانی هم به لحاظ عدم شفافیت و هم به لحاظ فساد در بسیاری از قراردادهای پروژه کلان ابتکار عمل یک کمربند و یک راه وجود دارد.

در حال حاضر، چین از یک دیپلماسی به نام «دام بدهی» استفاده می‌کند؛ به این صورت که به کشورهایی که به لحاظ اقتصادی وضعیت جالبی ندارند، منابع مالی و وام‌های قابل توجهی ارائه می‌دهد، بدون آنکه

برای آن‌ها شرایط و قیدهای خاصی در نظر بگیرد سپس به دلیل اینکه کشورهای ضعیف نمی‌توانند این وام‌ها را باز پرداخت کنند، اهداف ژئوپلیتیکی را دنبال می‌کند؛ برای مثال در کشور سریلانکا، بندری وجود دارد که چین به مدت ۹۹ سال (برای همان وام‌های قابل توجهی که به سریلانکایی‌ها داده بود و آن‌ها نمی‌توانستند آن را پرداخت کنند)، این بندر را خریده است. این بندر در کنار کشور هند واقع شده است و چین از این راه می‌تواند بر روی هند نفوذ داشته باشد.

جمع‌بندی

در مجموع باید اهداف ژئوپلیتیک و استراتژیک کلانی را برای خودمان تعیین کنیم؛ استراتژی کلانی که مشخص کند ما در حال حاضر کجا هستیم؟ از کجا به اینجا رسیده‌ایم و به کجا می‌خواهیم برویم؟ اینکه به صورت دقیق این مسائل را تعریف کنیم، می‌تواند گام مهمی باشد برای اینکه از بازی که در خاورمیانه بین قدرت‌های بزرگ هم در سطح بین‌المللی و هم منطقه‌ای انجام می‌شود، بهره‌برداری بهتری داشته باشیم.